

شاهچراغ

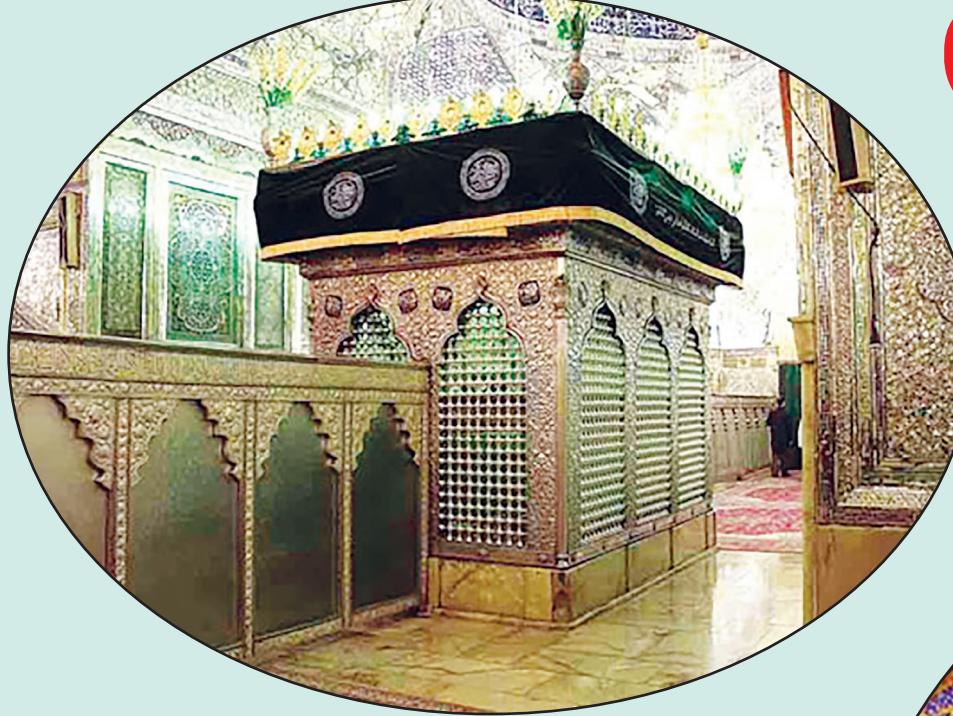
تاریخ دقیق تولد حضرت احمد بن موسی شاهچراغ(س) مشخص نیست. در شورای فرهنگ عمومی استان فارس نام گذاری یک روز به نام بزرگداشت آن حضرت مطرح شد و متولیان امر پس از بررسی های بعمل آمده به این نتیجه رسیدند که در دهه کرامت یعنی حداقل تولد حضرت معصومه(س) و امام رضا(ع) یک روز به عنوان روز بزرگداشت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ(س) تعیین شود.



سفر به شیراز

در زمانی که حضرت امام علی بن موسی(ع) با ولایتعهدی تحمیلی در «توس خراسان» بودند، حضرت احمد بن موسی(س) به اتفاق جناب «سید محمد عابد» و جناب «سید علاءالدین حسین» برادران خود و جمعی دیگر از برادرزادگان و اقارب و دوستان، به قصد زیارت آن حضرت از حجاز به سمت خراسان حرکت نمود. در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه مندان به خاندان رسالت، به سادات معظم ملحق و به اتفاق حرکت نمودند تا جایی که می نویسند: به نزدیک شیراز که رسیدند، تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری از زنان و مردان تشکیل شده بود. خیر حرکت این کاروان را به خلیفه وقت «مأمون» دادند. وی ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستان آنرا به طوس برسد، اسباب تزلزل مقام خلافت گردد. لذا امریهای صادر نمود به تمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند، مانع از حرکت شوند و آنرا را به سمت مدینه برگردانند. به هر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز. حاکم شیراز مردی به نام «قتلغ خان» بود. وی با چهل هزار لشکر جرّار، در «خان زنیان» در هشت فرسخی شیراز اردو زد و همین که قافله بنی هاشم رسیدند، پیغام داد که حسب الامر خلیفه، آقایان از همین جا باید برگردید. حضرت سید احمد(س) فرمود: «ما قصدی از این مسافرت نداریم، جز دیدار برادر بزرگوارمان؛ اما لشکر قتلغ خان راه را بستند و جنگ شدید خونینی شروع شد؛ اما لشکر در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده شدند.

لشکر شکست خورده، تدبیری اندیشیدند. بالای بلندی ها فریاد زدند: «الان خیر رسید که ولعهد [امام هشتم علیه السلام] وفات کرد!» این خبر مانند برق، ارکان وجود مردمان سست عنصر را تکان داد، از اطراف امام زادگان متفرق شدند. جناب سید احمد(س) شبانه با برادران و اقارب از بیراهه به شیراز رهسپار گردیدند و بالباس مبدل پراکنده شدند.



شهادت

به حال حضرت احمد بن موسی(س) برای امان از گزند حکومت، به همراه برادر خود مخفیانه به شیراز رهسپار شد. سید احمد در شهر شیراز در منزل یکی از شیعیان در منطقه «سردزک» که مرقد ایشان در این منطقه واقع است، سکنی گزید و در خانه این شخص مخفی گشت و شب و روز را به عبادت می گذرانید. «قتلغ خان» که جاسوسی را برای شناسایی و دستگیر نمودن سادات که از مناطق خود فرار نموده بودند قرار داده بود، مکان ایشان را بعد از یک سال یافت و او و همراهانش را محاصره نمودند و نبردی بین آنها و مأموران حکومت در گرفت و سید احمد باشهامت و شجاعت هاشمی خود به دفاع از خود و همراهان خود پرداخت. هنگامی که قتلغ دانست که از طریق ستیز مسلحانه از میان بردن آنان را ندارد از طریق خانه همسایه او شدند و از طریق شکافی که در خانه همسایه درست کردند وارد خانه ای که سید احمد در آن پناه برده بود، شدند و زمانی که او برای استراحت و تجدید قوا پس از نبردی طولانی به خانه رفته بود هنگام خروج، با شمشیری بر سر او ضربه ای وارد کردند. سپس به دستور «قتلغ خان» خانه را بر روی آن بدن شریف خراب کردند و زیر آوار باقی گذارند. با توجه به تبلیغ گسترده حکومت و مأموران علیه تشیع و اهل بیت (ع) تعداد زیادی از مردم که از مخالفین تشیع بودند، حرمت بدن شریف نوه پیامبر را نگاه نداشتند و آن را در زیر آوار نگاه داشته و به خاک سپردند.



یافتن بدن شریف

در اوایل قرن هفتم، شیراز تحت سلطه «ابوبکر بن سعد مظفر الدین» قرار گرفت. وی انسانی مؤمن بود که به نشر دین اسلام علاقه داشت و به علما و مؤمنان احترام می گذاشت و سادات را دوست می داشت. «امیر مسعود بن بدرالدین» هم که انسان بخشنده ای بود، آبادانی سرزمین ها و بهبود وضع مردم از اهداف او بود، به زیبایی و نظیف شهر شیراز که پایتخت حکومت به شمار می رفت، همت گمارد و بنایا ویران و خرابه های آن را آباد نمود. او علاوه بر دستور آبادانی شهر شیراز، دستور داد محلی که سید احمد در آن به شهادت رسیده بود را آباد کنند. در هنگام اعمار بنا و خالی نمودن آوارها، کارگران به بدن تازه جوانی بلند قامت با سیمایی زیبا روبرو شدند که به علت ضربه شمشیری در سرش کشته شده بود. کارگران او را از خاک خارج نمودند و امیر مسعود را مطلع ساختند که او به همراه برخی از مسئولین تحقیق به آن محل آمد که پس از تحقیقاتی بسیار، وجود دلیلی نظیر انگشتی که روی آن نوشته شده بود «العهزّه لله، احمد بن موسی» با توجه به وقایع تاریخی که نقل شده بود، ثابت شد که این بدن احمد بن موسی است. و هنگامی که مردم شیراز بدن شریف را دیدند که پس از چهل سال از شهادت ایشان، از زیر آوار خارج شد در حالی که هنوز تازه و دست نخورده بود، دانستند که صاحب این بدن که احمد بن موسی فرزند امام موسی کاظم از اولیاء الله است و به حقانیت تشیع تقین آوردند و بسیاری از مردم شیراز به تشیع روی آوردند. سپس مسعود بن بدر الدین دستور داد در همانجا که بدن ایشان را آنجا یافته بودند بر بدن شریف نماز بخوانند و همانجا با احترام و تجلیل در حضور علماء و بزرگان شیراز به خاک سپارند و بر روی آن بنایی وسیع و زیبا بسازند تا زائران و عابران آن مزار را زیارت نمایند. این بنا تا سال ۶۵۸ ه ق فوت ملک مظفر الدین پابرجا ماند.



چرا «شاهچراغ»؟

درباره پیدا شدن مدفن حضرت احمد بن موسی(س) حکایت دیگری نیز نقل شده است که توجه به آن دلیل نامیده شدن آن حضرت به «شاهچراغ» را نیز روشن می کند: تا زمان «امیر عضد الدوله دیلمی» کسی از مدفن حضرت احمد ابن موسی(ع) اطلاعی نداشت و آنچه روی قبر را پوشانده بود تل گلی بیش به نظر نمی رسید که در اطراف آن، خانه های متعدد ساخته شده بود. از جمله پیرزنی در پایین آن تل، خانه ای گلی داشت و در هر شب جمعه، ثلث آخر شب می دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می درخشد و تا طلوع صبح روشن است، چند شب جمعه مراقب می بود، روشنایی چراغ به همین کیفیت ادامه داشت با خود اندیشید شاید در این مکان، مقبره یکی از امامزادگان یا اولیاء الله باشد، بهتر آن است که امیر عضد الدوله را بر این امر آگاه نمایم. هنگام روز پیرزن به همین قصد به سرای امیر عضد الدوله دیلمی رفت و کیفیت آنچه را دیده بود به عرض رسانید. امیر و حاضرین و درباریان که این موضوع را باور نکرده بودند، هر کدام به سلیقه خود چیزی بیان کردند؛ اما امیر که مردی روشن ضمیر بود گفت: «اولین شب جمعه شخصاً به خانه پیرزن می روم تا از موضوع آگاه شوم». چون شب جمعه فرارسید شاه به خانه پیرزن آمده و دور از خدمت وحشم آنجا خوابید و پیرزن را فرمود هر وقت چراغ روشن گردید مرا بیدار کن. چون ثلث آخر شب شد پیرزن بر حسب معمول روشنایی پرنوری قوی تر از دیگر شب های جمعه مشاهده کرد و از شدت شغفی که به وی دست داده بود بر بالین امیر عضد الدوله آمده و بی اختیار سه مرتبه فریاد زد: «شاه! چراغ». امیر بیدار شد و ناگهانی از خواب پریده و چشمش را متوجه سمتی نمود که پیرزن چراغ را به او نشان می داد و چون علناً و آشکارا چشمش نور چراغ را دید در شگفتی عجیب بماند و چون رو به سمت چراغ بر بالای تل برآمد اثری از چراغ ندید و چون به پایین آمد باز نور چراغ با روشنایی زیاد خودنمایی می کرد، خلاصه اینکه امیر شخصی را جهت کاوش در آن منطقه مأمور می کند و... مقبره فرزند ارشد موسی بن جعفر(ع) حضرت شاهچراغ پیدا می گردد و به دستور امیر بر بالای آن جایگاهی ساخته می شود که تا امروز زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت است.



توسعه بارگاه

در سال ۷۴۵ هجری قمری، زمانی که شیراز به دست ملک اسحاق بن محمود رسید و وارد آن شد، مادر او «تاشی خاتون» که زنی صالح و پاکدامن بود، پس از تشریف به مرقد شریف دستور داد مرقد سید احمد را ترمیم نمایند و گنبدی بزرگ و زیبا بر روی مرقد ایشان بنا نمایند. این بانوی نیکو کار، اقدام به بهسازی بارگاه کرد و در عرض ۵ سال از سال ۷۴۵ تا ۷۵۰ (ه.ق) آرامگاهی وسیع و گنبدی بلند بر آن ساخت. همچنین در جنب آرامگاه، مدرسه ای وسیع بنا کرد. او همچنین تعداد زیادی از مغازه های بازار نزدیک حرم و ملک «میسند فارس» را وقف بر این آستان مقدس کرد. این بطوطه جهانگرد مراکشی که در سال ۷۴۸ (ه.ق) برای بار دوم به شیراز سفر کرده، در سفرنامه خود درباره اقدامات ملکه تاشی خاتون و توصیف آرامگاه، چنین نوشته است: «این آرامگاه در نظر شیرازها احترام تمام دارد و مردم برای تبرک و توسل به زیارتش می روند. تاشی خاتون، مادر شاه ابواسحاق، در جوار این بقعه بزرگ، مدرسه و زاویه ای ساخته است که در آن به اطعام مسافران می پردازند و عده ای از قاریان پیوسته بر سر تربت امامزاده، قرآن می خوانند شب های دوشنبه، خاتون به زیارت آرامگاه می آید و در آن شب قضاوت و فقها و سادات شیراز نیز حاضر می شوند. این جمعیت در بقعه جمعی می شوند و با آهنگ خوش به قرائت قرآن مشغول می شوند. خوراکی و میوه به مردم داده می شود و پس از صرف طعام، واعظ، بالای منبر می رود و تمام این کارها در بین نماز عصر و شام انجام می گیرد.»

